

حاکم قاسمی *

موانع رشد همگرایی در خاورمیانه

همگرایی چیست؟

نظریه پردازان روابط بین الملل به این سؤال که « منظور از همگرایی چیست؟ » جواب واحدی نداده اند. برخی از نظریه پردازان همگرایی را به عنوان یک « وضعیت »^۱ در نظر می گیرند، برخی دیگر همگرایی را به عنوان یک « روند »^۲ مورد توجه قرار می دهند. در کنار این دو نظر برخی دیگر از واضعان نظریه همگرایی، آن را هم به عنوان یک وضعیت و هم به عنوان یک روند مورد ملاحظه قرار می دهند.^۳ جامع علوم انسانی

به رغم ارائه تعاریف مختلف از همگرایی واضعان این نظریه در یک مورد اشتراك نظر دارند و آن اینکه در نتیجه همگرایی قدرت تصمیم گیری از

* فارغ التحصیل دوره کارشناسی ارشد رشته روابط بین الملل از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. مقاله حاضر خلاصه پایان نامه نامبرده است که در تاریخ ۱۳۷۰/۶/۳۰ با درجه عالی به تصویب رسید.

1. Condition

2. Process

۲. برای اطلاعات بیشتر در مورد این نظریات رجوع شود به:

Ernest B.Haas " The study of Regional Integration" in Regional politics and world order, Ed. by Richard Falk and Saul Mendloutz,(Sanfrancisco: W.H. Freeman and company, 1973) p. 104.

واحدهای متعدد وپراکنده به طور اختیاری به مرکز جدیدی منتقل می شود و واحدها اهداف فردی خود را در چارچوب همکاریهای جمعی پی می گیرند. باتحقق همگرایی، واحد سیاسی جدیدی متولد می شود که فوق ملی است و ممکن است اشکال متفاوت زیر را داشته باشد:

« الف- سازمانی منطقه ای که همکاری محدود میان اعضای آن

سازمان در زمینه های خاصی صورت می گیرد.

ب- يك نظام فدرال با اقتدار مرکزی که دارای اختیارات فوق ملی است.

ج- يك جامعه بسیط و غیر فدرال که از ادغام واحدهایی که قبلاً دارای

قدرت عالییه بوده اند، حاصل می شود.^۴

سؤال اساسی در مورد همگرایی این است که چگونه و در چه شرایطی

واحدهای مستقل از حاکمیت و اقتدار عالییه خود چشم می پوشند و پیروی از

نهاد فوق ملی را می پذیرند؟ مسائلی چون حاکمیت و هویت ملی با توجه به

جنبه های نامرتبی حقوقی آنها مسئله همگرایی را چنان پیچیده و چند بعدی

می کنند که یافتن پاسخ قاطع و مشخص برای آن دشوار است. دشواری تبیین

روند همگرایی نیز از همین جا ناشی می شود.

ارزشهای مشترک سیاسی و اجتماعی، منافع مشترک و بهره مندی متقابل،

تصویری واحد از يك تهدید قرضی و یا تعریفی واحد از امنیت، وابستگی و

نیاز متقابل و بالاخره گستردگی ارتباطات در میان واحدها، مجموعه

شرایطی است که نظریه پردازان روابط بین الملل کم و بیش وجود آنها را برای

فراهم آمدن زمینه همگرایی لازم می دانند. وجود این شرایط ممکن است لزوماً

به تحقق همگرایی منجر نشود. لذا در مورد چگونگی تحقق همگرایی نظریات

متفاوتی ارائه شده است.

چارچوبه های نظری مهم در این مورد عبارتند از: الف- فدرالیسم،

ب- فونکسیونالیسم، ج- ارتباطات، د- نئوفونکسیونالیسم.

4. Jack C. Plano and Roy olton, The International Relation Dictionary, 4th Ed. (santabarbara: Longman, 1988) p.306.

فدرالیسم بهترین راه همگرایی را تهیه و تنظیم یک چارچوبه قانونی می‌داند. براساس این نظریه همان گونه که در سطح ملی بر اساس قانون اساسی قدرت سیاسی میان ایالات و نهادهای محلی تقسیم می‌شود، در سطح منطقه ای یا بین المللی نیز می‌توان با تهیه یک قانون اساسی مورد قبول کشورها آنها را در داخل یک اتحادیه فدرال گرد هم آورد و با ایجاد تأسیسات و نهادهای فوق ملی و فدرال تحت حاکمیت یک حکومت مشترک قرارداد.^۵

در حالیکه فدرالیسم نقطه آغاز همگرایی را مسائل سیاسی و آن هم حادثترین مسئله سیاسی یعنی حاکمیت می‌داند، فونکسیونالیسم شروع همگرایی را از مسائل اقتصادی و فنی امکان پذیر می‌داند. به عقیده فونکسیونالیستها با توجه به حساسیتی که نسبت به مسائل سیاسی حاد نظیر حاکمیت وجود دارد، دولت‌ها در مقابل تحدید آن مقاومت نشان می‌دهند. بنابراین همگرایی را نمی‌توان از این مسائل شروع کرد، ولی از مسائل کم اهمیت اقتصادی و فنی که حساسیت کمتری نسبت به آنها وجود دارد، می‌توان آغاز نمود. آنها معتقدند که پیچیدگی رو به افزایش نظامهای حکومتی روز به روز وظایف غیر سیاسی دولت‌ها را افزایش می‌دهد. با افزایش این وظایف نه تنها نیاز به نیروی متخصص در سطح ملی افزایش می‌یابد، بلکه در سطح بین المللی نیز مسائل غیر سیاسی به وجود می‌آید که جز از طریق همکاری نیروهای متخصص کشورهای مختلف حل آنها ممکن نیست. دیوید میترانی که واضع این نظریه به حساب می‌آید، با طرح فرضیه « انشعاب یاسرایت »^۶ بیان می‌دارد که با شروع همکاری دولت‌ها در زمینه های فنی و اقتصادی همکاریها به تدریج به بخشهای دیگر گسترش می‌یابد.^۷

5. Robert J. Lieber, Theory and world politics, (Cambridge: winthrop Publishers, 1972) p. 40.

6. Doctrine of Ramification.

7. Robert J. Lieber, op.cit , p. 42.

نظریهٔ ارتباطات به میزان مبادلات در میان جوامع توجه دارد. براساس این نظریه گسترش ارتباطات و مبادلات در زمینه های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فنی موجب همبستگی واحدهای ملی می شود. کارل دویچ علاوه بر افزایش میزان ارتباطات به توان هر یک از واحدهای ملی برای اقدام به برقراری ارتباط متقابل اشاره دارد. وی با استفاده از نظریهٔ سیستمها توان پاسخگویی هر واحد را در مقابل محیط و مبادلاتی که دیگر واحدها با او انجام می دهند، شرط لازم برای تحقق همگرایی می داند. از نظر دویچ تنها در جوامعی که امکان برقراری ارتباطات متقابل هست، همگرایی می تواند تقویت شود. در غیر این صورت افزایش میزان ارتباطات لزوماً موجب همگرایی واحدها نمی شود.^۸

نئوفونکسیونالیستها که اصول اساسی خود را از نظریهٔ فونکسیونالیسم و نظریات دیوید میتزانی به عاریت گرفته اند، با پرداختی تازه تر به تبیین همگرایی همت گماشته اند. ارنست هاس پیشتر این نظریه با اصلاحاتی که در فونکسیونالیسم ایجاد کرد، در یک چارچوب تئوریک به تحلیل همگرایی پرداخت. اساس نظریهٔ هاس غلبهٔ تدریجی مسائل اقتصادی بر مسائل حاد سیاسی است. از نظر هاس با غلبهٔ مسائل اقتصادی بر مسائل سیاسی کشورها بدون توجه به اهداف فردی به منظور دستیابی به منافع اقتصادی با یکدیگر به همکاری می پردازند. این همکاریها آنها را به سوی ایجاد یک نهاد فوق ملی به پیش می برد که در ابتدا به شکل اتحادیهٔ اقتصادی ظهور می یابد و سرانجام به اتحاد سیاسی منجر می شود.^۹

تفاوت عمده نئوفونکسیونالیستها با فونکسیونالیستها در نگرش آنها

8. Ibid. p. 50.

۹. برای مطالعه بیشتر بنگرید به:

James E. Dougherty and Robert L. Phaltzgraff, *Contending Theories Of international Relations*, (New York: Harper Low Publisher 1981) P. 442.

نسبت به همگرایی نهفته است. در حالیکه در نظریه فونکسیونالیسم به همگرایی بادی دیدی ارزشی نگریسته می شود و حمایت از آن جنبه های آرمانخواهانه دارد، نئوفونکسیونالیسم همگرایی را نتیجه واقعیت های جاری و عملی جامعه می داند. در نظریه نئوفونکسیونالیسم از همگرایی نه به دلایل انسان دوستانه بلکه به دلایل اساساً پراگماتیک و عملگرایانه حمایت به عمل می آید. از طرف دیگر نئوفونکسیونالیسم به جوامع متشکل و نهادهای فوق ملی نظیر اتحادیه های منطقه ای توجه دارد و همگرایی را در چارچوب چنین جوامعی مورد بررسی قرار می دهد، ولی فونکسیونالیسم کمتر به جوامع متشکل فوق ملی توجه کرده بلکه همگرایی را در سطح بین المللی و در قالب همکاری های جمعی در جوامع نه چندان متشکل مطرح و بررسی کرده است. به علاوه به رغم آنکه فونکسیونالیستها مسئله قدرت را از مسائل اقتصادی و فنی جدا کرده و این نوع مسائل را مناقشه آمیز نمی دانند، نئوفونکسیونالیستها با تأکید بر منافع متعارض اقتصادی و فنی از یک سو و محدودیت منابع برای تأمین این منافع از سوی دیگر مسئله قدرت را از مسائل اقتصادی و فنی جداشده نمی دانند و این مسائل را غیر قابل مناقشه به حساب نمی آورند.

زمینه های طرح همگرایی منطقه ای

نظریه همگرایی اساساً ریشه ای اروپایی دارد و به عنوان چارچوبی برای تجزیه و تحلیل سیاست های منطقه ای براساس روند شکل گیری نهادهای فوق ملی در اروپا که بعد از جنگ جهانی دوم به جریان افتاد، مطرح شده است؛ روندی که غایت آن تشکیل اروپای متحد دانسته می شود. البته موضوع همگرایی سالها قبل از جنگ جهانی دوم در اروپا مطرح بود، ولی بیش از آنکه منطبق بر واقعیت های جامعه اروپا باشد، جنبه های رمانتیک، ارزشی و آرمانی داشت.

پس از جنگ جهانی دوم با تحولاتی که در اروپای غربی به وقوع پیوست،

زمینه های عملی ارائه چنین نظریه ای فراهم آمد. تشکیل سازمانهای اروپایی و گرایش عمومی دولتهای این منطقه از تکیه بر سیاستهای ملی به سوی همکاریهای منطقه ای و فوق ملی به منظور دستیابی به صلح و ثبات، ایده اروپای متحد را احیاء کرد. تلاش عملی سیاستمداران اروپا در جهت جامه عمل پوشاندن به این ایده باعث شد تا نظریه پردازان روابط بین الملل نیز با نظم نظری بخشیدن به واقعیات جاری اروپا آنها را در قالبهای نظری تبیین کنند و بر این اساس نظریه همگرایی منطقه ای را ارائه نمایند. از این رو تجزیه و تحلیل سیاستهای منطقه ای در مناطق مختلف جهان بر اساس این نظریه مورد توجه قرار گرفت.

درواقع نظریه های همگرایی منطقه ای با تعمیم روند حاکم بر اروپا به دیگر مناطق جهان بر این باور تأکید کرده اند که اگر اتحادیه های منطقه ای نظیر آنچه که در اروپا شکل گرفت، در مناطق دیگر نیز تشکیل شود، روند همگراییه ای که در اروپا به وقوع پیوست در آن مناطق نیز به جریان خواهد افتاد. بر این اساس در مناطق مختلف به منظور کاستن از رقابتهای و افزایش همکاریها و برای دستیابی به توانی برتر، ایجاد اتحادیه های منطقه ای مورد توجه قرار گرفت. این امر بویژه از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ با شدت بیشتری پی گیری شد. اما باید پرسید آیا دیگر مناطق جهان نیز همچون اروپا رو به سوی همگرایی خواهند نهاد؟

مطالعه همگرایی در خاور میانه نشان می دهد که ما چندان مجاز به تعمیم روند حاکم بر اروپا بر دیگر مناطق جهان نیستیم. زیرا به رغم تلاشهای وحدت طلبانه ای که پس از جنگ جهانی دوم در این منطقه صورت گرفته، تک روی، رقابت و درگیری وجه غالب رفتار دولتهای خاور میانه بوده است. از این رو اقداماتی که در جهت وحدت و منطقه گرایی صورت گرفته، بی نتیجه و عقیم باقی مانده اند.

در خاور میانه از جنگ جهانی دوم تاکنون که بحث ترتیبات منطقه ای در میان است، طرحهای متعددی در جهت وحدت و همکاریهای منطقه ای

پیشنهاد شده است که تنها تعداد معدودی از این طرح‌ها از مرحله پیشنهاد فراتر رفته و جامه عمل پوشیده‌اند و طرح‌های به اجرا گذاشته شده نیز موفقیت مورد نظر را به دست نیاورده‌اند.

براساس تعاریفی که از همگرایی ارائه شده است و با توجه به چارچوب‌های نظری همگرایی دو دسته از اقدامات را می‌توانیم به عنوان تجارب همگرایی در خاورمیانه به حساب آوریم. یکی اقداماتی که در جهت ادغام سیاسی واحدهای ملی صورت گرفته‌اند و دیگری تلاش‌هایی که با ایجاد اتحادیه‌های منطقه‌ای گسترش همکاری‌های منطقه‌ای به منظور برقراری صلح و ثبات را در منطقه مد نظر داشته‌اند.

تشکیل جمهوری متحده عربی متشکل از مصر و سوریه در سال ۱۹۵۸ و تشکیل فدراسیون عرب با عضویت عراق و اردن در همان سال که در هریک از آنها دو دولت مستقل با چشم پوشی از اقتدار خود به وحدت سیاسی رسیدند، در ردیف اقدامات نوع اول قرار می‌گیرند. تشکیل اتحادیه‌هایی چون اتحادیه عرب^{۱۰}، بازار مشترک عربی، سازمان عمران منطقه‌ای (آرسی دی)، سازمان همکاری‌های اقتصادی (اگو)، شورای همکاری خلیج فارس و شورای همکاری عرب که هدف از تشکیل آنها پیشرفت تدریجی در جهت همگرایی منطقه‌ای ذکر شده است، در دسته دوم جای می‌گیرند. اقدامات نوع اول با نظریه فدرالیسم قابل تطبیق است و اقدامات نوع دوم با نظریه فونکسیونالیسم و نئوفونکسیونالیسم.

اگر برای بررسی همگرایی در خاور میانه تنها به همین نمونه‌ها به عنوان تجربیات همگرایی بسنده کنیم و طرح‌هایی را که از حد پیشنهاد فراتر

۱۰. در مورد اتحادیه عرب ذکر این نکته لازم است که این اتحادیه محدود به خاور میانه نبوده و کشورهای بی‌خارج از این منطقه نیز عضو این اتحادیه هستند. از این رو در بررسی همگرایی در میان اعضای آن مسائلی مطرح می‌گردد که تنها مسائل خاور میانه نیست.

نرفته اند، نادیده بگیریم، کافی است تا تجربه همکاری را در این منطقه ناموفق بدانیم. در میان این نمونه ها فدراسیون عرب یک ماه بیشتر دوام نیاورد، جمهوری متحده عربی بعد از سه سال متلاشی شد، بازار مشترک عربی از حد تصویب اساسنامه و تدوین چند قرارداد دو جانبه پیش تر نرفت و شورای همکاری عرب بعد از یک سال از هم پاشید.

اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس و سازمان همکاریهای اقتصادی (اگو) - با در نظر گرفتن سابقه سلفش یعنی سازمان عمران منطقه ای (آرسی دی) - تنها از این نظر که توانسته اند تداوم داشته باشند، می توان موفقیتی برای آنها در نظر گرفت وگرنه آنها نیز در اجرای طرحهای خود در جهت همکاری منطقه ای موفقیتی به دست نیاورده اند.

به رغم ناکامی اقدامات همگرایانه و شکست تلاشهای وحدت طلبانه برخی از محققان با توجه به تأکید کشورهای خاورمیانه بر مسائل اقتصادی و گرایش آنها به سوی همکاریهای اقتصادی در سالهای آخر دهه ۱۹۸۰ چشم انداز خوبی از آینده همکاری در این منطقه ترسیم کرده اند^{۱۱} به علاوه در پی تحولاتی که در نظام بین المللی به وقوع پیوست، با آثاری نظیر وحدت دو یمن و مذاکرات اعراب و اسرائیل که در خاورمیانه بروز یافت، بعضی از نویسندگان وضعیت را نگرگون شده تلقی کرده و نتیجه گرفته اند با روندی که با حمایت قدرتهای خارج از منطقه و تحت فشار بین المللی در خاورمیانه به جریان افتاده است، همکاری و ثبات جایگزین رقابت و بی ثباتی پیشین خواهد شد که در این صورت امکان رشد روند همکاری منطقه ای در این بخش از جهان نیز فراهم می گردد.

در اینجا سؤال این است که چرا طی دهه های گذشته اقدامات همگرایانه در خاورمیانه به شکست انجامید و چرا با شکل گیری اتحادیه های منطقه ای و

۱۱. بنگرید به: محمود سریع القلم، «بیدگای پیرامون ماهیت نظام بین الملل» مجله سیاست خارجی، سال ۴، شماره ۴ (زمستان ۱۳۶۹) صص ۴۹۱-۴۸۱.

تلاشهای وحدت طلبانه در خاور میانه روندی مشابه روند اروپا در این منطقه شکل نگرفت؟ پرسش بعدی اینکه آیا شرایط جدید بین المللی و منطقه ای رشد همگرایی در خاور میانه را به دنبال خواهد آورد؟

موانع سیاسی همگرایی در خاورمیانه

مطالعه خاورمیانه نشان می دهد که موانع متفاوتی درمقابل روند همگرایی در این منطقه وجود دارند که از پیشرفت چنین روندی جلوگیری کرده و اساساً غلبه واکرایی بر همگرایی را موجب شده اند. این موانع در شرایط جدید نیز کم و بیش پابرجا هستند. اگر چه ضرورت‌های تازه برخی از آنها را کم رنگ تر از گذشته کرده است.

الف- ناسیونالیسم: اگر همگرایی را نتیجه فروکش کردن ناسیونالیسم بدانیم، در خاورمیانه بعد از جنگ جهانی دوم نه تنها ناسیونالیسم فروکش نکرد، بلکه گرایش‌های ناسیونالیستی در حال رشد بوده اند. با تجزیه امپراطوری عثمانی و ظهور دولتهای مستقل ملی بر صفحه جغرافیای سیاسی خاورمیانه پایه های نظام دولت-ملت در این منطقه نهاده شد.^{۱۲} با ایجاد دولتهای مستقل ملی ناسیونالیسم به منظور دفاع از تمامیت ارضی کشورها و تثبیت مرزهای ملی تقویت شد و مبنای سیاست دولتهای این منطقه قرار گرفت.

جوهره ناسیونالیسم در خاورمیانه گاهی قومیت است و زمانی ملیت. نمونه ناسیونالیسم قومی ناسیونالیسم عرب، ناسیونالیسم ترک و ناسیونالیسم یهود است و نمونه های ناسیونالیسم ملی، ناسیونالیسم ایرانی، ناسیونالیسم عراقی، ناسیونالیسم مصری و از این نوع است. ناسیونالیسم از آن جهت که موجب اولویت یافتن منافع و اهداف ملی به

12. see: Don Peretz. The Middle East today. (New York: Holt Rinehart and winston; 1963) pp. 137-150.

جای منافع و اهداف فوق ملی می شود، بزرگترین مانع همگرایی است. تأثیر منفی ناسیونالیسم بر همگرایی کشورهای خاورمیانه را از دو جهت می توان مورد توجه قرار داد. از یک سو این پدیده موجب تعارض میان کشورهای عرب و غیر عرب منطقه می شود. تأکید کشورهای عرب بر ناسیونالیسم عرب مشخصاً آنها را در مقابل کشورهای غیر عرب قرار می دهد. نمونه بارز این معارضه را می توان در معارضه اعراب و اسرائیل دید و یا در حدی خفیف تر میان ایران و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس مشاهده کرد. این تعارض میان کشورهای عرب و غیر عرب بدین معنا نیست که پدیده ناسیونالیسم در میان هر یک از این دو گروه از کشورها موجب هماهنگی بوده است.

در بخش غیر عرب تنوع نوع ناسیونالیسم آنها را از هم جدا می سازد و در میان کشورهای عرب نقش پیچیده و دوگانه ناسیونالیسم که به تعبیری نتیجه تباین ناسیونالیسم قومی و ناسیونالیسم ملی است، تأثیر منفی بر روابط کشورهای عرب بر جای می گذارد. ناسیونالیسم عرب با تأکید بر قومیت عرب همه اعراب را تحت پوشش قرار می دهد، لذا خصلتی مثبت می یابد و عامل وحدت معرفی می گردد. اما در چارچوب مرزهای ملی به جای وحدت رقابت می آفریند و خصوصیتی منفی پیدا می کند. این خصوصیت دو گانه از آنجا ناشی می شود که در هر واحد مستقل عربی وقتی ناسیونالیسم عرب مورد تأکید قرار می گیرد، گرایشی که ایجاد می شود، بر مرزهای یک کشور محدود باقی نمی ماند بلکه به دیگر کشورهای عرب نیز سرایت می کند. این امر می تواند تهدیدی از سوی کشوری که بر ناسیونالیسم تأکید دارد، علیه دیگر دولتهای عرب تلقی می شود. « در میان دولتهای عربی این مسئله بخوبی جا افتاده است که یک سر مقاله مصری می تواند تهدیدی برای ثبات حکومت اردن باشد و یا یک کودتا در سوریه می تواند در عراق و لبنان لنگرگونی ایجاد کند.»^{۱۳}

13. Leonard Binder " the Middle East as a subordinate international system" in *Regional Politics and world order*. op.cit, p. 361.

نقش دو گانه ناسیونالیسم عرب را در اواخر دهه ۱۹۵۰ به خوبی می توان دید. در این زمان که موج ناسیونالیسم عرب به رهبری جمال عبدالناصر به راه افتاده بود و سوریه و مصر راه وحدت را در پیش گرفته بودند، عراق و اردن عملاً با تشکیل فدراسیون عرب در مقابل آن جبهه گیری کردند. رقابت میان مصر و عربستان طی دهه ۱۹۶۰ و همچنین رقابت عراق و سوریه پس از قدرت گرفتن حزب بعث در این دو کشور نمودی از نقش رقابت ز ا و خصوصیت منفی ناسیونالیسم عرب است.

ب- نظامهای سیاسی ناهمگون و ناسازگار: از وجود گرایشات

ناسیونالیستی که بگذریم، خاورمیانه زمینه های سیاسی مناسبی برای به جریان افتادن و رشد روند همگرایی نداشته است. میزان تشابه و سازگاری نظامهای سیاسی یکی از معیارهایی است که برای پی بردن به وجود چنین زمینه ای مورد توجه قرار می گیرد. با این معیار خاورمیانه عرصه نمایش نظامهای سیاسی متفاوت و ناسازگاری است که اختلافات عمیق ساختاری و ایدئولوژیک با یکدیگر دارند. در نگاه اول می توان در این منطقه نظامهای پادشاهی و جمهوری را از یکدیگر باز شناخت.^{۱۴} براساس این تقسیم بندی نظامهای سلطنتی محافظه کار و خواهان حفظ وضع موجود با نظامهای جمهوری رادیکال و مخالف وضع موجود در کنار هم قرار می گیرند. در نظام دو قطبی گروه اول غرب گرا و گروه دوم شرق گرا شناخته می شدند.

شاید تقسیم نظامهای سیاسی به دو گروه جمهوری و پادشاهی به خوبی تفاوتهای نظامهای سیاسی منطقه را نشان ندهد. چنانکه کشورهای چونی ترکیه و مصر (بعداز ناصر) به رغم داشتن نظام جمهوری جهت گیریهای

۱۴. در حال حاضر ۷ کشور با نظامهای پادشاهی اداره می شوند که عبارتند از:

عربستان سعودی، اردن، کویت، عمان، قطر، بحرین و امارات متحده عربی. بجز این ۷ کشور بقیه تحت عنوان نظام جمهوری شناخته می شوند. کشورهای مصر تا سال ۱۹۵۲ عراق تا سال ۱۹۵۸، یمن شمالی تا سال ۱۹۶۲ و ایران تا سال ۱۹۷۹ دارای نظام پادشاهی بوده اند.

رادیکال و شرق گرا نداشته اند. جان بلوندل با مطالعه تطبیقی نظامهای سیاسی و با تأکید بر عواملی چون میزان مشارکت، چگونگی تصمیم گیری و اهداف نظامها، آنها را به نظامهای سیاسی لیبرال دمکراسی، کمونیستی، پاپولیستی، محافظه کار سنتی و محافظه کار اقتداری تقسیم می کند.^{۱۵}

براساس تقسیم بندی بلوندل که با استفاده از آن می توان ساختار سیاسی و جهت گیریهای کشورها را از یکدیگر باز شناخت و به تفاوتهای آنها پی برد، خاورمیانه نظامهای سیاسی متفاوت و غیر مشابهی را در خود جای داده است. پادشاهیهای منطقه در زمره نظامهای محافظه کار سنتی قرار می گیرند. مصر، عراق، سوریه و یمن به عنوان نظامهای پاپولیست شناخته می شوند. ترکیه، لبنان و اسرائیل لیبرال دمکراسی معرفی شده اند. ایران تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نظام محافظه کار سنتی داشت ولی پس از آن «به نوع خاصی از جمهوری تبدیل شد که در حال حاضر می توان آن را يك حالت انقلابی دانست».^{۱۶}

اگر تنها عدم تشابه نظامهای سیاسی را مورد توجه قرار دهیم، شاید در ارزیابی خود به بیراهه رفته باشیم. زیرا در خاورمیانه اختلاف میان نظامهای سیاسی مشابه به هیچ وجه کمتر از اختلافات نظامهای سیاسی غیر مشابه نبوده است. اینجاست که مفهوم سازگاری نظامهای سیاسی در ارتباط با همگرایی منطقه ای معنا پیدا می کند.

مفهوم سازگاری نظامهای سیاسی در تعابیر مختلف بیان شده است. در نظریه ارتباطات توان پاسخگویی متقابل واحدهاست که سازگاری میان آنها ایجاد می کند. این نظریه که افزایش ارتباطات را مبنای همگرایی قرار داده است، افزایش توان پاسخگویی واحدها را در مقابل افزایش ارتباطات

15. see: Jean Blondel, *Comparative Government* (London: Philip Allan, 1990) pp. 24-40.

۱۶. بنگرید به: ژان پیررینیک، خاورمیانه در قرن بیستم، ترجمه فرنگیس

اردلان (تهران، جاویدان، ۱۳۶۸) ص ۱۵.

شرط همگرایی می‌داند.^{۱۷} از این رو از نظامهایی که در مقابل افزایش ارتباطات میزان پاسخگویی آنها نیز افزایش می‌یابد، می‌توان به عنوان نظامهای سازگار یاد کرد. نتوفونکسیونالیستها در بیان سازگاری نظامها به میزان کثرت گرایی و مکمل بودن رهبران سیاسی اشاره دارند. با وجود این دو ویژگی امکان چانه زنی و رسیدن به تفاهم فراهم می‌شود و دولتها توان تطبیق منافع ملی با منافع جمعی را می‌یابند و لذا چنان تعریفی از منافع ملی ارائه می‌دهند که منافع جمعی عین منافع ملی تلقی می‌شود.

مفهوم دیگری از سازگار بودن نظامها را می‌توان در نظرات مدلسکی یافت. مدلسکی در تقسیم بندی نظامها آنها را به دو دسته تقسیم می‌کند. یکی کشاورزی و سنتی و دیگری صنعتی و مدرن. با توجه به ویژگیهایی که مدلسکی به دو نوع نظام پیشنهادی خود نسبت می‌دهد، می‌توان نظامهای صنعتی را در ردیف نظامهای سازگار و نظامهای کشاورزی را در لیست نظامهای ناسازگار قرار داد. زیرا در حالیکه در نظامهای صنعتی امکان رسیدن به تفاهم وجود دارد، در نظامهای کشاورزی این امکان بسیار محدود است.^{۱۸}

در خاورمیانه نظامهای سیاسی از سازگاری بسیار محدودی برخوردارند. بنابراین در میان کشورهایی که نظامهای سیاسی مشابه داشته اند، نیز همگرایی نبوده است. مشخصاً در نظامهای پادشاهی که مشروعیت سنتی دارند، قدرت به جای آنکه در میان نهادها و گروهها سرشکن شده باشد،

17-Trevor Taylor. *Approaches and theory in intenational relations*. (London and New york : Longman , 1978) P. 244.

18- See George Modelski "Agraria and Industria : Two Models of the International Systems" in the *International system : Theoretical Essays*, Ed. by. Kalus Knorr and sidny verba. (Princeton: Princeton University , 1961) P. 138 .

لازم به ذکر است مدلسکی نظرات خود را در مورد سیستمهای کلان و نظام بین المللی بیان کرده است ولی می‌توان آن را در مورد سیستمهای خرد منطقه ای و کشوری نیز به کار برد.

شخصی و خانوادگی است. با توجه به این ویژگی قدرت سیاسی، منافع نیز بیش از آنکه ملی باشد، خانوادگی است. این وضع ارائه تعریفی از منافع را که بامناف جمعی قابل جمع باشد، دشوار می کند. این امر در سطح منطقه ای بیشتر قابل درک است. در چنین نظامی کمتر اتفاق می افتد که به محدودیت قدرت سیاسی از طریق نهادهای فوق ملی رضایت داده شود.

نظامهای غیر پادشاهی منطقه نیز که عمدتاً در تصمیم گیری به صورت اقتداری عمل می کنند، در سیاستهای منطقه ای همواره در پی کسب و یا حفظ برتری نسبت به دیگر کشورها بوده اند. بنابراین به جای آنکه هماهنگ با دیگر کشورهای منطقه عمل کنند و تعاریف واحدی از منافع ارائه نمایند، به رقابت با یکدیگر پرداخته اند. نمونه مشخص آن سوریه و عراق هستند که به رغم تشابه نظامهای سیاسی شدیدترین اختلافات را با یکدیگر داشته اند.

ج- ساختار قدرت در منطقه خاورمیانه: اگر خصوصیت

ناسازگاری نظامهای سیاسی را با توجه به ساختار قدرت در این منطقه در نظر بگیریم، نامساعد بودن زمینه های همگرایی بیشتر آشکار می گردد. به طور کلی کشورها را از نظر میزان قدرت به هفت دسته تقسیم کرده اند که عبارتند از: قدرتهای درجه اول^{۱۹}، قدرتهای درجه دوم^{۲۰}، قدرتهای متوسط^{۲۱}، قدرتهای کوچک^{۲۲}، دولتهای منطقه ای^{۲۳}، دولتهای ذره ای^{۲۴} و مستعمرات^{۲۵}.

با توجه به این تقسیم بندی دولتهای خاورمیانه را می توان در سه دسته جای داد. تعدادی با توجه به امکانات بالقوه و بالفعل در ردیف قدرتهای کوچک قرار می گیرند. این دولتها نسبت به دیگر دولتهای منطقه در سیاستهای

19. Primary Powers

21. Middle Powers

23. Regional Powers

25. Colonies

20. secondary Powers

22. Miner Powers

24. Micro states

برای مطالعه بیشتر در مورد این تقسیم بندی بنگرید به:

Jouis J. Cantori and Steven L. Spiegel, *The International Relation of Regions* (Englewood Cliffs, N. J: Prentice Hall, 1970) PP.13-17.

منطقه ای نقش برتر را ایفا می کنند و می توانند سیاستهای منطقه ای را تحت تأثیر قرار دهند. ایران، عربستان، مصر، سوریه، عراق و ترکیه در این سته جای می گیرند. برخی دیگر از دولتهای خاورمیانه به عنوان دولتهای منطقه ای شناخته می شوند. این گروه از حداقل نفوذ در منطقه برخوردارند و نقش بسیار محدودی در سیاستهای منطقه ای دارند. اردن، لبنان، کویت و یمن از این گروه به حساب می آیند. کشورهای دیگری در منطقه هستند که می توانیم آنها را دولتهای ذره ای به حساب آوریم. عمان، قطر، بحرین و امارات متحده عربی از این گروه اند. این دولتها بیش از آنکه بتوانند تأثیری در سیاستهای منطقه ای داشته باشند، به شدت تحت تأثیر تحولات منطقه قرار دارند.

باتوجه به چگونگی توزیع قدرت در خاورمیانه هم می توان کشورهای ضعیفی را دید که جزء کوچکترین کشورهای جهان به حساب می آیند و هم می توان کشورهایی را مشاهده کرد که به عنوان قدرتهای منطقه ای نقش اول را در منطقه مختص خود می دانند. نابرابری قدرت باعث می شود تا کشورهای ضعیف تر همواره با سوء ظن و عدم اعتماد به قوی ترها بنگرند. این گروه از کشورها از بیم آنکه ممکن است تحت سلطه کشورهای قوی تر منطقه واقع شوند، جز در موارد محدود رغبتی برای وارد شدن در یک مجموعه که محدودیت اقتدارشان را به دنبال داشته باشد، از خودشان نشان نمی دهند. بی میلی شیخ نشینهای خلیج فارس برای ورود به اتحادیه ای که ایران در آن عضویت داشته باشد (طرحی که در دهه ۱۹۷۰ مطرح بود) یا عدم پذیرش عراق در شورای همکاری خلیج فارس و یا مانع تراشی اعضای شورای همکاری خلیج فارس در مقابل عربستان نمودی از این واقعیت است.

مهمتر از این تأثیر منفی سلسله مراتب قدرت بر همگرایی منطقه ای از تعدد قدرتهای منطقه ای با جهت گیریهای متفاوت (که از حاکم شدن یک گرایش مسلط جلوگیری می کند) ناشی می شود. کشورهایی که به عنوان قدرتهای مؤثر در منطقه شناخته می شوند، کم و بیش نقش اول را در منطقه

متعلق به خود دانسته در پی تأثیرگذاری برسیاستهای منطقه ای براساس سیاستهای ملی خود هستند. رقابت برای کسب موقعیت برتر در منطقه این گروه از کشورها را در مقابل یکدیگر قرار می دهد. رقابت عراق و سوریه، عراق و مصر، مصر و عربستان در بخش عربی خاورمیانه و رقابت ایران، عراق و عربستان در خلیج فارس نمونه ای از این رقابتهاست. باتوجه به آنکه هیچ يك از این کشورها نمی توانند از رقابت برای کسب مقام اول در منطقه چشم پپوشند، تمایلی برای محدود کردن خود در چارچوبهای منطقه ای نشان نداده اند و اگر هم در سازمانی گرد هم آمده اند، تنها از این جهت بوده که بتوانند از چنین موقعیتی برای کسب منافع فردی خود سود جویند. این امر با توجه به واکنشی که در میان اعضای يك سازمان می آفریند، موفقیت سازمانهای منطقه ای را تا سطح بسیار پایینی کاهش می دهد.

رقابت کشورهای قدرتمند در سطح منطقه به روابط خود آنها محدود نمی ماند، بلکه تأثیری که بر سیاستهای منطقه ای دارد، دیگر کشورهای منطقه را تحت تأثیر قرار می دهد. سرگردانی کشورهای ضعیف در برقراری رابطه نزدیک با این یا آن کشور قوی تر نمونه این تأثیرات است که به خودی خود می تواند مختل کننده تمایلات همگرایی باشد. نوسان در روابط کویت با ایران و عراق یا تمایلات دوگانه شیخ نشینهای خلیج فارس نسبت به ایران و عربستان بر این اساس قابل تفسیر است.

د - اختلافات مرزی و سرزمینی : بر اختلافات ساختاری و

ایدئولوژیک کشورهای منطقه خاورمیانه باید اختلافات مرزی و سرزمینی را نیز اضافه کرد. در این منطقه کمتر کشوری را می توان یافت که اختلاف مرزی با همسایگانش نداشته باشد. لذا اعتراض نسبت به مرزهای سیاسی و تلاش در جهت تغییر آن یکی از خصوصیات بارز خاورمیانه شناخته می شود. این اختلافات از آنجا ناشی می شود که مرزهای سیاسی در این منطقه با مداخله قدرتهای خارجی به وجود آمده و از نظر تاریخی، قومی و نژادی فاقد اعتبار است. اگر چه برای تثبیت این مرزهای تحمیلی تلاشهای حقوقی و

سیاسی فراوانی صورت گرفته، ولی باید آنها را ذاتاً بی ثبات و ناپایدار دانست.^{۲۶}

در سالهای اخیر با تلاشهایی که برای کشف معادن و ذخایر زیرزمینی صورت گرفته، اختلاف بین دولتهای همجوار در این زمینه بیشتر نیز شده است. اختلاف اعراب و اسرائیل در مورد سرزمین فلسطین، اختلاف عراق و کویت اختلاف مرزی عربستان و یمن، اختلافات مرزی ایران و عراق و اختلاف شیخ نشینهای خلیج فارس بر سر برخی از جزایر نمونه ای از اختلافات سرزمینی و مرزی است.

ه - بی ثباتی سیاسی کشورهای خاورمیانه : بررسی

اختلافات دولتهای منطقه بی ثباتی نظام منطقه ای و تأثیر منفی آن بر همگرایی کشورهای خاورمیانه را آشکار می سازد. اما علاوه بر بی ثباتی منطقه ای، بی ثباتی داخلی دولتهای منطقه نیز مانع همگرایی در خاورمیانه بوده است.

در خاورمیانه طی دهه های گذشته کم و بیش تمامی دولتها دچار بی ثباتی بوده اند. اقدامات تروریستی، ناآرامیهای اجتماعی و کودتاهای پی در پی رامی توان نشانی از بی ثباتی دولتهای این منطقه دانست. کشورهای چون عراق سوریه و ترکیه کودتاهای مکرر بخود دیده اند. لبنان درگیریهای قومی و جنگ داخلی دراز مدتی را تجربه کرده است، یمن شمالی يك دهه جنگ داخلی و پس از آن کودتا، ترور و تغییر پی در پی حکومت داشته است، یمن جنوبی نیز پس از استقلال با کودتاهای مکرر مواجه بوده است. مصر پس از دو دهه یکپارچگی ناشی از التهابات ناصریسم، با رفتن ناصر با اعتراضهای مخالفان روبرو بوده است که ترور سادات و روی کار آمدن مبارك را در پی داشته است. در ایران تا زمانی که شاه حکومت می کرد، مبارزه سازمان یافته و مخفی علیه دولت جریان داشت، علی رغم آنکه در اواخر حکومت شاه ایران

جزیره ثبات نام گرفته بود، انقلابی منحصر بفرد رخ داد. کشورهای پادشاهی منطقه نیز اگرچه توانسته اند تاج و تخت خود را حفظ کنند ولی بی نصیب از مخالفت‌های داخلی نبوده اند. در این کشورها گروه‌های فلسطینی، گروه‌های مذهبی و اختلافات درون قبیله ای بی ثباتی داخلی را به دنبال داشته است.

بی ثباتی چه موجب تغییر حکومتها شود چه سیاستها و برنامه ها را دگرگون سازد، از این نظر که طرح‌های وحدت و برنامه های منطقه ای را یا به کلی متوقف می سازد و یا بازنگری در آنها را ایجاب می نماید، مانع همگرایی محسوب می شود. تودارو منطق یکپارچگی کشورهای جهان سوم را منطقی پویا می داند که نتایج آن در درازمدت به نفع است. ^{۲۷} بنابراین بی ثباتی که مانع این پویایی و پیشرفت می شود، مانع همگرایی به حساب می آید. به علاوه بی ثباتی داخلی از این نظر که توجه کشورها را از مسائل منطقه ای به سوی اقداماتی برای برقراری ثبات داخلی و تحکیم پایه های حکومت (که اهداف حیاتی تری به حساب می آیند) جلب می کند، تعهدات منطقه ای را در اولویت بعدی قرار می دهد.

اثر منفی بی ثباتی داخلی کشورهای خاورمیانه را به وضوح می توان در ناکامی ادغام‌های سیاسی مشاهده کرد. جمهوری متحده عربی بعد از سه سال با کودتای سوریه از هم پاشید. فدراسیون عرب به دنبال کودتا در عراق متلاشی شد. بی ثباتی حکومتها از به اجرا در آمدن طرح‌های وحدت نیز جلوگیری کرده است. چنانکه طرح پیشنهادی اتحاد سوریه و عراق در سال ۱۹۷۹ پس از يك تلاش ناموفق برای کودتا در عراق و نسبت دادن آن به سوریه عقیم ماند.

اتحادیه های اقتصادی منطقه ای در خاورمیانه نیز که همگرایی تدریجی و

۲۷. مایکل تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی و حمید سهرابی، جلد دوم (تهران: وزارت برنامه و بودجه، مرکز مدارك اقتصادی، اجتماعی و انتشارات، ۱۳۶۶) ص ۶۱۴.

گام به گام را مبنای کار قراردادده اند، در نتیجه بی ثباتی داخلی کشورها آسیب دیده اند. به عنوان مثال سازمان همکاری برای توسعه منطقه ای (آر سی سی) در دوره حیات خود همواره تحت تأثیر دگرگونیهای سیاسی کشورهای عضو بود. به علاوه پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران این سازمان به مدت پنج سال به حالت تعطیل در آمد و پس از آن با تشکیلاتی جدید تحت نام سازمان همکاریهای اقتصادی (اكو) آغاز به کار کرد. به عنوان نمونه ای دیگر می توان شورای همکاری عرب را نکر کرد که در نتیجه تغییر سیاستهای عراق بعد از يك سال از کار افتاد.^{۲۸} بی ثباتی داخلی کشورهای عضو اتحادیه های منطقه ای با وقفه ای که در کار آنها ایجاد می کند، مانع تداوم لازم در کار اتحادیه ها می شود. لذا یا از تحقق نتایج مورد نظر جلوگیری می کند و یا آن را مدتها به تأخیر می اندازد.

و- نفوذ قدرتهای بزرگ: آنچه را از نظر گذراندیم، عواملی درون منطقه بودند، ولی باید به خاطر داشته باشیم که سیاستهای جاری در يك منطقه از بازیگرانی درخارج از منطقه نیز تأثیر می پذیرند. برای بررسی تأثیرات عوامل برون منطقه ای بر سیاستهای جاری در يك منطقه به نقش قدرتهای بزرگ توجه می شود. این قدرتها که توانایی لازم برای تحت تأثیر قرار دادن سیاستهای منطقه ای در مناطق مختلف را دارند، حلقه اتصال میان سیاستهای منطقه ای و سیاستهای بین المللی به حساب می آیند. بررسی نقش آنها چگونه تأثیر نظام بین المللی بر نظام منطقه ای را قابل درک می کند.^{۲۹}

خاورمیانه به لحاظ اهمیتی که برای آن متصور است، از دیرباز همواره

۲۸. شورای همکاری عرب در سال ۱۹۸۹ با عضویت عراق، مصر، اردن و یمن شمالی پایه عرصه وجود نهاد ولی پس از حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ از کار افتاد.

۲۹. در مورد چگونگی مشارکت و نفوذ قدرتهای بزرگ در مناطق بنگرید به:

مورد توجه قدرتهای بزرگ بوده است. موقعیت استراتژیک، اهمیت اقتصادی به علت وجود ذخایر عظیم نفت و استعداد این منطقه برای خرید کالا های مصرفی، این منطقه را به عرصه رقابت قدرتهای بزرگ تبدیل کرده است. از این جهت این منطقه به شدت تحت تأثیر رفتار قدرتهای بزرگ و سیاستهای بین المللی قرار داشته است.

در فاصله میان دو جنگ جهانی، انگلیس و فرانسه دو قدرت با نفوذ در خاورمیانه بودند. پس از جنگ جهانی دوم و ظهور نظام دو قطبی نفوذ این دو کشور رو به افول نهاد و آمریکا و شوروی به عنوان قدرتهای با نفوذ در خاورمیانه ظاهر شدند. انگلیس تا سال ۱۹۷۱ در خاورمیانه حضور داشت، ولی پس از این تاریخ به طور کامل جای خود را به آمریکا سپرد.

در نظام دو قطبی که قدرتها در قالب دو بلوک شرق و غرب عمل می کردند، شوروی و آمریکا (دو قدرتی که در رأس هر یک از این دو بلوک قرار داشتند) قدرتهای عمده تأثیرگذار در مناطق مختلف بودند. در خاورمیانه عملکرد آنها باعث شد تا کشورهای این منطقه به دو دسته شرق گرا و غرب گرا تقسیم شوند. چنانکه مصر (در زمان ناصر) سوریه، عراق و یمن جنوبی به عنوان طرفداران شوروی شناخته شدند و کشورهای ترکیه، اسرائیل، مصر (بعد از ناصر) ایران (قبل از انقلاب)، عربستان و شیخ نشینهای خلیج فارس در ردیف دولتهای طرفدار غرب قرار گرفتند.^{۳۰} بنابراین اولین تأثیر منفی نفوذ قدرتهای بزرگ و نظام بین المللی در دهه های اخیز بر همگرایی کشورهای خاورمیانه ایجاد، تشدید و تثبیت عدم انسجام سیاسی و جهت گیریهای متفاوت در منطقه بوده است.

مهمتر از این تأثیر منفی نفوذ قدرتهای بزرگ بر همگرایی منطقه ای در خاورمیانه، در رقابتهای منطقه ای و کنترل موازنه قدرت خود را نشان داده است. مطالعه رقابتهای درگیریهای خاورمیانه نشان می دهد که ورای مقابله

۳۰. بنگرید به ژان پیر درینیک، پیشین، ص ۱۶.

کشورهای منطقه، این قدرتهای بزرگ بوده اند که در مقابل هم قرار داشته اند. چنانکه در منازعه اعراب و اسرائیل شوروی جانب اعراب را داشت و امریکا از اسرائیل حمایت کرد. قدرتهای بزرگ با توجه به امکانات و تواناییهای گسترده خود طی چند دهه جنگ سرد در شکل گیری و تداوم درگیریهای منطقه نقش مهمی بازی کرده اند. اگرچه ورود آنها در درگیریهای منطقه ای تحت عنوان دفاع از متحدان منطقه ای صورت می گرفت، ولی در اصل هر یک از دو ابرقدرت منافع خود را در این رقابتهای تعقیب می کردند.

با انطباق منافع ابرقدرتها با منافع یکی از طرفهای رقیب در سطح منطقه پیروزی یا شکست طرف منطقه ای، پیروزی و شکست حامی بین المللی او نیز به حساب می آید. این پیوند منافع میان بازیگران منطقه ای و بازیگران بین المللی باعث شد تا رقابت دائمی و سیستماتیک دو ابرقدرت در نظام دو قطبی به مناطق نیز منتقل شود. با توجه به دائمی بودن رقابت دو ابرقدرت و با توجه به ماهیت رقابت آنها که امکان تفاهم را بسیار محدود می نمود، مشارکت و دخالت آنها در هر منطقه موجب تشدید و تداوم بحرانها بوده است. بویژه آنکه قدرتهای بزرگ با دخالت در رقابتهای منطقه ای در پی کنترل رقابتهای در جهت تضمین منافع خود بوده اند و نه خاتمه آن.^{۳۱}

از طرف دیگر نظر به اینکه اضافه شدن هر بازیگر در منطقه افزایش تعداد صاحبان منافع را به دنبال می آورد و هر چه تعداد صاحبان منافع در مسائل منطقه ای بیشتر باشد، احتمال رسیدن به تفاهم به همان نسبت پائین تر می آید، لذا دخالت قدرتهای بزرگ که موجب پیچیده تر شدن درگیریهای منطقه ای می شود، از ایجاد تفاهم میان کشورهای منطقه جلوگیری به عمل آورده است.

۳۱. در مورد درگیر شدن قدرتها در رقابتهای منطقه ای بنگرید به: محمودسریع القلم، «علل تطویل اختلافات منطقه ای»، مجله سیاست خارجی، سال دوم شماره ۴ (اسفند ۱۳۶۸) ص ۵۱۰.

موانع اقتصادی همگرایی در خاورمیانه

موانع سیاسی همگرایی را به طور عمده - اگرچه نه به طور کامل - آوردیم. شاید با توجه به آنکه زمینه های نامناسب سیاسی می تواند همه مسائل را تحت تأثیر خود قرار دهد و جریانی را به طور کامل دگرگون سازد، بررسی عوامل غیر سیاسی بی اهمیت و غیر ضروری جلوه کند. اما چنانکه اشاره شد، بسیاری از نظریه پردازان روابط بین الملل با تأکید بر کارکردهای اقتصادی به تبیین همگرایی منطقه ای پرداخته اند.

از طرف دیگر در خاورمیانه با تأکیداتی که بر همکاریهای اقتصادی و شکل گیری اتحادیه های منطقه ای بر اساس کارکردهای اقتصادی به منظور همگرایی تدریجی شد، موفقیت چندانی به دست نیامده است. با وجود این بعضی از کارشناسان با توجه به گرایشات کشورهای منطقه به سوی همکاریهای اقتصادی چشم انداز خوبی از همگرایی را در منطقه ترسیم کرده اند. بررسی موانع اقتصادی هم در ارزیابی اتحادیه های اقتصادی منطقه ای و هم در تبیین چشم انداز امیدوار کننده ای که ترسیم شده است، غیر قابل اغماض است.

الف- عدم تشابه اقتصاد سیاسی کشورهای منطقه :

بررسی اقتصاد کشورهای خاورمیانه در چند دهه گذشته اولین چیزی که جلب توجه می نماید، عدم تشابه اقتصاد سیاسی آنها است. در این منطقه کشورهایی را می توان یافت که اقتصاد متمرکز داشته اند و کشورهایی را که اقتصاد آزاد را مبنا قرار داده اند. در کنار این دو گروه کشورهایی را که اقتصاد مختلط داشته اند، نیز می توان مشاهده کرد. گرچه همه کشورهای منطقه را نمی توان به طور یکدست در یکی از این گروهها جای داد، ولی هرکدام با کم و بیش اختلافی به یکی از آنها نزدیک بوده اند. یمن جنوبی، مصر (زمان ناصر)، سوریه و عراق (تا اوائل دهه ۱۹۸۰) را می توان در گروه کشورهای دارای اقتصاد متمرکز یا متمایل به اقتصاد متمرکز جای داد و کشورهایی چون

لبنان، عربستان سعودی و شیخ نشینهای خلیج فارس را کشورهای دارای اقتصاد آزاد به حساب آورد. دیگر کشورهای منطقه نیز با کم و بیش اختلافی دارای اقتصادهای مختلط می باشند.

عدم تشابه اقتصادی امکان همکاری و بویژه گرد آمدن کشورها در یک اتحادیه را بسیار محدود می سازد. زیرا اصول حاکم بر هر یک از انواع اقتصاد سیاسی باعث می گردد تا سیاستهای مالی، پولی و ساختارهای صادراتی و وارداتی متفاوت و ناهمگونی در کشورها به اجرا گذاشته شود. در حالیکه در کشورهای دارای اقتصاد متمرکز دولت با استفاده از بروکراسی گسترده اقتصاد را در اختیار می گیرد، در کشورهای متکی بر اقتصاد آزاد بخش خصوصی بر اساس قانون بازار اقتصاد کشورها را به پیش می برد. در کشورهای دارای اقتصاد مختلط با تلفیق اصولی از هر دو برنامه های اقتصادی تنظیم می شود.

اثر مشخص و بارز دیگر این تفاوتها کاهش سطح مبادلات میان کشورهای منطقه است. زیرا سیاستهای اقتصادی متفاوت مانع هماهنگی در برنامه ریزی برای مبادلات می شود. به علاوه عقیده متفاوت کشورهای دارای اقتصاد آزاد و کشورهای دارای اقتصاد متمرکز در مورد سرمایه گذاری خارجی، از ایجاد پیوندهای اقتصادی میان آنها جلوگیری می کند. کشورهای گروه اول از سرمایه گذاری خارجی ممانعت به عمل می آورند و ملی کردن سرمایه های خارجی را اصلی پذیرفته شده می دانند، ولی کشورهای متکی بر اقتصاد آزاد هم سرمایه گذاری خارجی را می پذیرند و هم خود مایل به سرمایه گذاری در دیگر کشورها می باشند. از این رو در خاورمیانه کشورهای دارای اقتصاد آزاد که امکان سرمایه گذاری خارجی دارند، برای یافتن فرصتهای بهتر بیش از آنکه به کشورهای منطقه توجه داشته باشند، به خارج از منطقه روی می آورند. چنانکه کویت و عربستان بیش از آنکه سرمایه های خود را در داخل منطقه به کار گیرند، به خرید سهام در کشورهای اروپایی می پردازند.^{۳۲}

۳۲. بنگرید به: آلاسدر درایسدل و جرالده اچ بلیک، جغرافیای

ب- منافع و علایق اقتصادی ناهمگون: مهمتر از عدم تشابه

اقتصاد سیاسی، منافع و علایق اقتصادی ناهمگون کشورهای منطقه همسویی در جهت گیریهای اقتصادی آنها را تا حدودی غیر ممکن می سازد. از این رو کشورهای دارای اقتصاد سیاسی مشابه نیز با گسترش روابط اقتصادی و روند موفق همگرایی اقتصادی روبرو نبوده اند. سازمان عمران و توسعه منطقه ای (آرسی دی) از این نمونه است. در حالیکه هر سه کشور عضو اقتصاد مختلط داشته اند، ولی نتوانسته اند اتحادیه موفقی را ارائه نمایند و یا کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با آنکه دارای اقتصاد آزاد بوده اند، ولی نتوانسته اند روابط اقتصادی خود را چندان گسترش دهند.

منافع اقتصادی ناهمگون کشورهای منطقه از امکانات، استعدادها و زمینه های متفاوت اقتصادی آنها ناشی می شود. از این نظر کشورهای خاورمیانه را در گروههای مختلفی می توان طبقه بندی کرد. برخی نظیر عربستان و دیگر شیخ نشینهای خلیج فارس کاملاً وابسته به استخراج و صدور نفت هستند و زمینه های مناسب برای کشاورزی و صنعت در اختیار ندارند. برخی دیگر چون ایران و عراق نفت در اقتصادشان نقش مهمی دارد و استعداد سرمایه گذاری در کشاورزی و صنعت را نیز دارا می باشند. کشورهای دیگری مانند ترکیه، سوریه، مصر منبع درآمدی چون نفت ندارند ولی پایه های نسبتاً محکمی در بخش کشاورزی ایجاد کرده اند. این کشورها اگرچه نیروی لازم برای بکارگیری در بخش صنعت را دارند، ولی با توجه به آنکه منبع درآمد مناسبی ندارند، نمی توانند هزینه های توسعه خود را تأمین کنند و مجبور به اخذ وام و دریافت کمک خارجی هستند. در کنار این سه گروه کشورهایی نیز در منطقه هستند که اقتصادشان بیش از هر چیز به موقعیت ترانزیتی و تجاری آنها بستگی دارد. مانند لبنان و اردن. به علاوه کشورهایی را در منطقه می توان دید که جزء فقیرترینهای

خاورمیانه می باشند. مانند یمن و افغانستان که نه منبع مهمی برای تأمین ارز مورد نیاز خود دارند و نه مبنای محکمی در زمینه کشاورزی پایه گذاری کرده اند.^{۳۳} این تقسیم بندی تفاوت در بنیانهای اقتصادی آنها را که تعیین کننده منافع و علایق اقتصادیشان می باشد، به خوبی آشکار می سازد. منافع و علایق اقتصادی ناهمگون باعث می شود تا کشورها با تأکید بر اقتصاد ملی برنامه های اقتصادی خود را بدون توجه به چارچوبهای منطقه ای و بدون هماهنگی با کشورهای منطقه به اجرا بگذارند که این امر مانعی اساسی بر سر راه ترکیب شدن اقتصادهای منطقه به حساب می آید.

ج- توزیع نا برابر منابع و ثروت منطقه: مسئله دیگری که با

این تقسیم بندی می توان به آن پی برد، چگونگی توزیع منابع و ثروت در میان کشورهای منطقه است. چنانکه پیداست، منابع در سطح منطقه به طور یکسان توزیع نشده است؛ کشورهای در خلیج فارس منابع زیر زمینی غنی نفت را در اختیار دارند که به یمن این منابع به ثروتمند ترین کشورها تبدیل شده اند و در کنار آنها کشورهای واقع شده اند که منبع در آمد مهمی ندارند و برخی از آنها در زمره فقیرترین کشورها به حساب می آیند.^{۳۴}

توزیع نابرابر ثروت همکاری کشورهای غنی و فقیر و گرد آمدن آنها در درون يك اتحادیه را دشوار می سازد. همکاری اقتصادی و یا به عضویت يك اتحادیه در آمدن معمولاً به امید کسب سود بیشتر صورت می گیرد. در صورتی که کشوری این برداشت را داشته باشد که بدین وسیله نه تنها سودی به دست نمی آورد بلکه چیزی را هم از دست می دهد، تمایلی به همکاری یا وارد شدن به يك اتحادیه اقتصادی از خود نشان نمی دهد. براین اساس کشورهای ثروتمند خاورمیانه انگیزه ای برای همکاری های جمعی با کشورهای فقیر را نداشته اند. زیرا نیازی به این همکاری نداشته اند. کشورهای فقیر نه بازار مناسبی برای فروش کالای صادراتی آنها (نفت) بوده اند و نه توان تأمین

۳۳. براین مورد بنگرید به: درایسدل و بلیک، پیشین، صص ۲۲۷-۲۲۴.

34. see: M.Sobhi Abdel-Hakim " and other", the Arab world, (London: DARF Publishers LTD, 1985) pp. 184-186.

کالای مورد نیاز کشورهای ثروتمند را داشته اند. از طرف دیگر واقع شدن غنی و فقیر در کنار هم در چارچوبهای منطقه ای می تواند به زیان کشورهای ثروتمند باشد، زیرا آنها برای پیشبرد کار اتحادیه ناچار از کمک به متحدان فقیر خود خواهند شد. کشورهای ثروتمند از گره خوردن منافع خود با کشورهایایی که همکاری با آنها نمی تواند منافع اقتصادیشان را تأمین کند، اکراه دارند.

در بسیاری از مواقع توزیع نابرابر ثروت و منافع اقتصادی ناهمگون موجب اختلافات سیاسی و موضع گیری متفاوت کشورهای منطقه نیز بوده است. در خاورمیانه که نفت منبع اصلی در آمد به حساب می آید، چنین اختلافاتی زمانی بروز کرده که استفاده از آن به عنوان یک حربه سیاسی از سوی برخی کشورها مورد تأکید قرار گرفته است. در این مواقع کشورهای نفت خیزی مانند عراق و عربستان و شیخ نشینهای خلیج فارس که سرنوشتشان با نفت گره خورده است، با آن موافقت نداشته اند، در حالیکه کشورهای بدون نفتی مانند مصر و سوریه حامی سرسخت آن بوده اند.^{۲۵} این اختلافات از آنجا ناشی می شود که کشورهای بدون نفت با به خطر افتادن نفت زبانی نمی بینند، در حالیکه کشورهای نفت خیز با وابستگی شدیدی که به نفت دارند، به خطر افتادن نفت به شدت بر اوضاع سیاسی و اقتصادیشان تأثیر منفی به جای می گذارد.

د- مکمل نبودن اقتصاد منطقه و وابستگی اقتصادی

کشورهای خاورمیانه به خارج از منطقه = مطالعه اقتصاد کشورهای خاورمیانه مطلب دیگری را آشکار می سازد و آن اینکه اقتصاد این کشورها مکمل یکدیگر نیست. منطقه ای به لحاظ اقتصادی مکمل دانسته می شود که تولید انبوه و تنوع کالا در آن منطقه به حدی باشد که کشورهای واقع در آن بیش از آنکه در جهت تأمین نیازهای خود به خارج از منطقه توجه داشته باشند، بتوانند بخش مهمی از نیازهای یکدیگر را به صورت متقابل در داخل

۲۵. بنجامین شواران، خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ، ترجمه عبدالحسین

شریفیان (تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۲) ص ۴۲۲.

منطقه مرتفع سازند.

اقتصاد مکمل وابستگی متقابل را به دنبال می آورد، زیرا هرکدام از کشورهای منطقه ضمن آنکه تولیدات مازاد بر مصرف خود را می فروشند، نیاز خود را نیز تأمین می نمایند.

کشورهای خاورمیانه به لحاظ اقتصادی نه تنها مکمل یکدیگر نیستند، بلکه رقیب هم نیز به حساب می آیند. تک محصولی بودن و صدور يك یا دو نوع ماده خام ویژگی اقتصاد کشورهای خاورمیانه است. نفت مهمترین و شاید تنها کالای صادراتی این منطقه است. محصولات کشاورزی که در برخی کشورها عمده ترین کالای تولیدی است، به علت تأکیدی که بر محصولات گران قیمت صنعتی مانند پنبه، میوه و سبزیجات می شود، عمدتاً این نوع کالاها را در برمی گیرد و تولید محصولاتی چون غلات که می توانند نیاز کشورهای منطقه را تأمین کنند، بسیار محدود است. نتیجه آنکه در این کشورها نیز کالای عمده صادراتی آن نوع از محصولات کشاورزی است که می تواند نیاز

کشورهای صنعتی و نه کشورهای منطقه را تأمین کند.^{۲۶}

در مقابل تولید و صدور يك یا دو نوع ماده خام کشورهای خاورمیانه به طور عمده وارد کنندگان کالاهای صنعتی و مواد مصرفی از کشورهای صنعتی هستند. چنین ترکیبی از تولید و مصرف نتیجه ای که به همراه دارد، این است که جهت گیری تجاری کشورهای منطقه از لحاظ صادرات و واردات بیش از آنکه به سوی کشورهای منطقه باشد، به خارج از منطقه گرایش داشته باشد. در این منطقه مواد خامی تولید می شود که مصرف کنندگان آن کشورهای صنعتی هستند. از طرف دیگر کالای مورد نیاز کشورهای منطقه عمدتاً کالاهای صنعتی و مصرفی است که تأمین آن از طریق کشورهای منطقه امکان پذیر نیست و کشورها به ناچار برای تأمین آن به مبادله با خارج از منطقه می پردازند. در واقع تک محصولی بودن و تکیه بر تولید

۲۶. پیتر بیومنن و دیگران، خاورمیانه، ترجمه محمود رمضان زاده و علی

آخیشینی (مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس، ۱۳۶۹) ص ۳۳۰.

مواد خام از يك سو و نیاز به کالاهای صنعتی از سوی دیگر وابستگی کشورهای منطقه را به خارج از منطقه و عمدتاً کشورهای صنعتی ایجاد می کند و باعث می شود تا اقتصاد کشورهای منطقه با جهان خارج پیوند بخورد و پیوندهای اقتصادی درون منطقه ای ضعیف گردد.^{۳۷}

علاوه بر وابستگی اقتصادی به خارج از منطقه کشورهای خاورمیانه اغلب در رشته های مشابه سرمایه گذاری کرده اند. سرمایه گذاری در رشته های مشابه ناشی از وجود زمینه ها، امکانات و نیازهای مشابه در این کشورهاست. ایجاد رشته های مشابه باعث می گردد تا کشورهای خاورمیانه علاوه بر ارائه تولیدات مشابه در زمینه مواد خام، در زمینه کالاهای ساخته شده نیز تولیدات مشابه داشته باشند.^{۳۸} از این جهت فعالیتهای صنعتی آنها نیز نه تنها موجب مکمل شدن اقتصاد منطقه نشده، بلکه رقابت اقتصادی را تشدید کرده است.

عدم وجود تنوع کالا و تولید انبوه برای تأمین نیازهای منطقه همراه با رقابت اقتصادی به علت سرمایه گذاری در رشته های مشابه (که منجر به ایجاد موانع تجاری می شود) ضعف روابط اقتصادی کشورهای منطقه وسست شدن پیوندهای آنها را به دنبال می آورد. نتیجه چنین روابطی کاهش وابستگی متقابل است که مبادلات بین منطقه ای را تا سطح نازلی کاهش می دهد و جهت اقتصادی کشورهای منطقه را به خارج از منطقه متمایل می سازد. این همه از فراهم آمدن شرایط لازم همگرایی تدریجی براساس کارکردهای اقتصادی جلوگیری می کند.

موانع اجتماعی همگرایی در خاورمیانه

بررسی زمینه های اجتماعی از آن رو حائز اهمیت است که زمینه های پذیرش یا رد همگرایی را از سوی مردم جوامعی که در مسیر همگرایی قرار می گیرند، آشکار می سازد. اگر چه به نظر می رسد که هدایت کنندگان روند

همگرایی دولتها هستند، ولی خواه ناخواه چنین روندی در بستری از جوامع جاری می شود که مردمی با نام ملت با خصوصیات قومی مذهبی، فرهنگی و تاریخی خاص خود که هویت مستقل و جداگانه ای از دیگر ملتها را به آنها می بخشد، در آن بسر می برند. از این رو همراهی و همسویی مردم این جوامع با جریان همگرایی می تواند تحقق آن را به دنبال داشته باشد. در غیر این صورت روند همگرایی در برخورد با موانع اجتماعی راکد خواهد ماند.

برای فراهم آمدن زمینه های مساعد اجتماعی برای همگرایی کشورهای یک منطقه ارزشهای اجتماعی نقش مهمی دارند. در جوامعی که ارزشهای مشترک اجتماعی وجود دارد، زمینه های همگرایی مهیا تر از جوامعی است که از این نظر متفاوتند. عوامل متعددی همچون زبان، قومیت، فرهنگ، تاریخ و میراثهای مشترک ظهور ارزشهای مشترک را میسر می سازند. همان گونه که در سطح ملی اشتراک در عناصری از این نوع احساس جمعی آن ملت را برای حفظ وحدت ملی قوی تر می کند، در سطح منطقه ای نیز اشتراک هر چه بیشتر این عناصر انسجام اجتماعی هر چه بیشتر منطقه ای را به دنبال می آورد که می تواند مهیا کننده زمینه های همگرایی باشد.

در خاورمیانه به رغم آنکه انسجام اجتماعی بویژه در بخش عربی آن نسبت به مناطق دیگر در سطح بالایی قرار دارد، وجود اقوام مختلف، زبانهای متفاوت، شاخه های مذهبی متعدد و میراثهای تاریخی متمایز از هم که فرهنگهای گوناگونی را به دنبال می آورد، انسجام اجتماعی منطقه ای را مختل می سازد.

در بخش وسیعی از منطقه اعراب سکونت دارند. قومیت عرب و زبان عربی در کشورهای عرب منطقه عوامل مهمی هستند که آنها را به یکدیگر پیوند می دهند و در عین حال آنها را از مردم غیر عرب منطقه جدا می سازند. پس از اعراب دو گروه قومی و زبانی مهم دیگر منطقه ترکها و فارسها می باشند که در ترکیه و ایران سکونت دارند. کشور دیگری که در منطقه یک قومیت با زبان مشخصی را در خود جای داده است، اسرائیل است. این کشور با تأکید بر قومیت و مذهب یهود و احیاء زبان عبری توانسته

است با جذب یهودیان از سراسر جهان در جهت شکل دادن ملت اسرائیل عمل نماید.^{۳۹} علاوه بر این برخی گروه‌های قومی و زبانی دیگری در منطقه حضور دارند که مختص به یک کشور نیستند بلکه در کشورهای مختلف به عنوان گروه‌های اقلیت حضور دارند. بزرگترین گروه اقلیت کردها هستند که عمدتاً در شمال عراق، غرب و شمال ایران، شرق ترکیه و شمال سوریه سکونت دارند.

از نظر مذهبی اگر چه اکثریت مردم منطقه مسلمان می باشند، ولی تعدد شاخه های مذهبی منشعب شده از اسلام موجب تقسیم مسلمانان منطقه به فرقه های مذهبی مختلف شده است. در تقسیم بندی اول مسلمانان به دو شاخه اصلی شیعه و سنی تقسیم می شوند. شاخه های مذهبی دیگری که پیروان کمتری دارند، از لحاظ اصول اعتقادی هر کدام به نسبت به یکی از دو مذهب شیعه و سنی نزدیک است. اکثر مسلمانان منطقه سنی هستند. اقوام عرب، ترک و کرد به طور عمده پیروان این مذهب هستند. مسلمانان شیعه غالباً در ایران سکونت دارند و در میان مردم عراق از اکثریت برخوردار می باشند. اقلیتهایی از پیروان مذهب شیعه یا فرقه های نزدیک به آن در لبنان، یمن، بحرین، سوریه و ترکیه به سر می برند. مذهب دیگر منطقه مذهب یهود است که دین رسمی اسرائیل است. به علاوه مسیحیان به صورت اقلیتهای دینی در کشورهای مختلف منطقه پراکنده اند. برای بررسی تأثیرات منفی عدم انسجام اجتماعی بر همگرایی منطقه ای می توان از یک سو به عدم انسجام در سطح منطقه و در میان مردم کشورهای منطقه اشاره کرد و از سوی دیگر عدم یکپارچگی ملی کشورهای منطقه را در نظر گرفت. در سطح منطقه عدم انسجام اجتماعی باعث می شود تا هر یک از ملتهای منطقه خود را از دیگر ملتها جدا بداند و سرنوشت و آرمان جداگانه ای را ترسیم نماید. این امر از شکل گیری احساس مشترک جمعی که می تواند مبنایی برای نزدیکی ملتها به یکدیگر شود، جلوگیری می کند.

در سطح ملی وجود اقلیتهای قومی و مذهبی از آنجایی که می تواند تهدیدی علیه وحدت ملی به حساب آید، توجه دولتها را به سوی خود جلب می نماید. در کشورهایی که به علت عدم انسجام اجتماعی وحدت ملی آسیب پذیر و شکننده است، دولتها بیش از هر چیز بر وحدت ملی تأکید می ورزند. تلاش برای حفظ وحدت ملی از توجه به وحدت منطقه ای می کاهد، زیرا دولتی که خود از عدم وحدت ملی رنج می برد، نمی تواند به صورت موفقیت آمیزی در طرحهای منطقه ای مشارکت نماید. یک کشورچند قومی که همواره با معارضه و چالشهای گروههای داخلی روبرو است، فعالیتش در طرحهای منطقه ای بویژه اگر تأکید بر وحدت منطقه ای داشته باشند، می تواند مخالفت اقلیتهای داخلی را شدت بخشد.

نمونه بارز چنین وضعی عراق است. عراق که دارای گروههای قومی، زبانی و مذهبی مختلف است، همواره برای رسیدن به یکپارچگی ملی با مشکل روبرو بوده است. لذا بخشی از توان حکومتهای عراق در جهت ایجاد وحدت ملی به کارگرفته شده است. اگر حکومتهای عراق به طرحهای وحدت منطقه ای روی آورده اند؛ مخالفت بخشی از جامعه عراق را پیش رو داشته اند. حمایت عراق از وحدت اعراب موجب تحریک کردهای این کشور می شود و حتی شیعیان عراق نیز به آن روی خوش نشان نمی دهند. زیرا تحقق چنین وحدتی کردها را در کنار اعراب به اقلیت بسیار کوچکی مبدل می سازد و شیعیان را که بیش از نیمی از جمعیت عراق را تشکیل می دهند، در کنار اهل تسنن در اقلیت قرار می دهد.^{۴۰}

از طرف دیگر وجود اقلیتهای با به جای گذاشتن تأثیرات منفی بر روابط کشورهای همسایه رقابتهای دامن زده، موجب تیرگی روابط می شود. کشورهایی که درگیر مسئله اقلیتهای بوده اند، همواره همسایگان خود را متهم به حمایت از اقلیتهای معارض کرده اند. به عنوان مثال در روابط ایران و

عراق یا سوریه و لبنان این عامل نقش داشته است. حکومت‌های عراق در برخورد با گروه‌های کرد و شیعیان این کشور همواره انگشت اتهام را به سوی ایران نشانه رفته اند. یا حکومت‌های لبنان همواره سوریه را متهم به حمایت از گروه‌های لبنانی کرده اند.

شاید اگر ارتباطات در منطقه خاورمیانه گسترش قابل ملاحظه ای می یافت، به لحاظ پیوند و تماسی که در میان ملت‌های منطقه می توانست ایجاد کند، تا حدودی از تأثیرات منفی عدم انسجام اجتماعی کاسته می شد. زیرا توسعه ارتباطات با فراهم آوردن زمینه های اختلاط مردم می تواند از احساسات تندی که ناشی از عدم تماس میان جوامع و جدا افتادگی آنها از یکدیگر است، بکاهد. در خاورمیانه پائین بودن سطح ارتباطات از یک سو و بسته بودن مرزها و محدودیت‌های بست و پاکیز برای عبور از مرزها از طرف دیگر امکان برقراری ارتباط متقابل میان مردم را تا حد بسیار پائینی تنزل می دهد و از اختلاط مردم منطقه جلوگیری به عمل می آورد.

نظام منطقه ای خاورمیانه با انعطاف زیاد

با وجود چنین زمینه های نامساعد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وقتی به ساختار و ماهیت روابط کشورهای خاورمیانه طی چند دهه گذشته می نگریم، درمی یابیم که روابط آنها بیش از آنکه همکاری جویانه باشد، رقابت آمیز بوده است. روابط کشورها به طور عمده بین بالاترین حد رقابت یعنی درگیری مستقیم و پائین ترین حد آن یعنی بن بست درنوسان بوده است. همکاریها محدود و غالباً مدت کوتاهی دوام یافته است. از این رو خاورمیانه به عنوان یکی از پرتنش ترین مناطق جهان طی چند دهه اخیر شناخته می شود.

مطالعه رقابت‌های خاورمیانه نشان می دهد که اختلافات یا از تعارض و تضاد منافع ملی کشورها و تلاش برای کسب برتری در منطقه ناشی شده یا نتیجه اختلافات مرزی و سرزمینی بوده و یا آنکه در نتیجه اختلافات

ایدئولوژیک و عقیدتی پدید آمده است.^{۴۱} این اختلافات به یک اندازه دارای اثر و اهمیت نیست، ولی هرکدام به نوعی موجب اخلاص در روابط کشورها شده اند. تعارض منافع با ایجاد نوسان در روابط کشورها (مابین دوستی و دشمنی) موجب تزلزل همکاریها است. با توجه به همین نوسان در روابط است که از نظام منطقه ای خاورمیانه به عنوان نظامی با انعطاف زیاد یاد شده است که در آن هم همکاریها و هم رقابتها به سرعت تغییر می کنند.^{۴۲}

تغییرسریع روابط که مانع همکاریهای بلند مدت می شود، از ایجاد اتحادیه های منطقه ای و تداوم کار آنها جلوگیری به عمل می آورد. اختلافات مرزی و سرزمینی که تمامیت ارضی و موجودیت کشورها را مورد مناقشه و تهدید قرار می دهد، با یکی از حیاتی ترین منافع کشورها مرتبط است. این اختلافات که امکان کمی برای مصالحه در مورد آنها وجود دارد، موجب تیرگی روابط و تداوم رقابتها شده اند. اختلافات ایدئولوژیک گرچه ممکن است به خودی خود موجب درگیری دولتها نشود، اما وقتی که از سوی دو دولت رقیب مورد استفاده قرار می گیرد، می تواند اختلافات را وسعت بخشیده رقابتها را شدید تر نماید.^{۴۳} این اختلافات به دلیل آنکه از شکل گیری و قوام یافتن همکاریها جلوگیری می کنند و همواره کشورها را در موضع رقابت با یکدیگر قرار می دهند و یا رقابتها را تشدید می کنند، سد راه همگرایی به حساب می آیند.

تحولات بین المللی و تأثیر آن بر همگرایی کشورهای خاورمیانه

تحولات شوروی و فروپاشی بلوک شرق تغییراتی بنیادی در نظام

41. Yair evron, the Middle East: Nations, super powers and Wars (london: Elek. 1973) p. 194 .

42. Ibid , p.200.

43. Ibid , p. 200.

بین الملل وجود آورد که به حیات نظام دو قطبی پایان بخشید و شرایط ظهور نظامی جدید را ایجاد کرد. در نتیجه این تغییرات شرایط تازه ای در برخی مناطق جهان فراهم آمد که روند روبه رشد منطقه گرایی و تشنج زدائی منطقه ای را فراهم آورد.

با به جریان افتادن چنین روندی در مناطق مختلف در گریه‌های مدت دار منطقه ای یا خاتمه یافت و یا در مسیر حل شدن قرار گرفت. آنچه که باعث چنین تحولاتی شد، این بود که با افول شوروی به عنوان يك ابر قدرت رقابت سیستماتیک ناشی از رقابت دو ابر قدرت در چارچوب نظام دو قطبی پایان یافت و الگوهای مداخله قدرتهای بزرگ در مناطق دیگر دگرگون شد.^{۴۴}

در خاورمیانه به عنوان منطقه ای که در دوره جنگ سرد عرصه رقابت دو ابر قدرت بود، با پایان جنگ سرد تحولاتی رخ نمود که بیانگر تأثیر قاطع تحولات بین المللی بر روندهای جاری در این منطقه می باشد. پایان جنگ ایران و عراق براساس قطعنامه ۵۹۸، شکل گیری روند خاتمه جنگ داخلی لبنان، وحدت دو یمن، جنگ متحدین علیه عراق و بالاخره آغاز مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل از جمله این تحولات است.

وقوع این تحولات بر چسبه در خاورمیانه نشان می دهد که روند حاکم بر منطقه خاورمیانه در دوره پس از جنگ سرد تحت تأثیر محیط بین المللی به سوی حل تنشهای منطقه ای تمایل دارد. زیرا با تغییر نظام بین الملل و از بین رفتن رقابت ناشی از نظام دو قطبی، از نقش قدرتهای بزرگ به عنوان عامل بین المللی تشدید کننده رقابتهای منطقه ای کاسته شده است و به عنوان عامل اجبارکننده خارجی با تحت فشار قرار دادن بازیگران منطقه ای آنها را وادار ساخته تا به انطباق خود با محیط بین المللی بپردازند.

این اولین تأثیر تحولات بین المللی به خوبی در اقدام علیه عراق پس از

۴۴. برای مطالعه الگوهای مداخله قدرتهای بزرگ در مناطق بنگریده:

آنکه کویت را به اشغال خود در آورد، مشهود است. اجماع قدرتها برای مقابله با عراق همسویی آنها برای اقدام در منطقه را نشان داد. اقدامی که تنها برای مقابله با شخص صدام حسین نبود بلکه در راستای مقابله با تنشهای منطقه ای صورت گرفت.^{۴۵} قدرتهای بزرگ برای بی اثر کردن نقش عراق به عنوان عامل اخلال کننده در نظم منطقه ای بود که وارد عمل شدند. چنانکه اقدام آنها تنها به عقب زدن عراق از کویت محدود نماند بلکه تخریب پایه های نظامی و اقتصادی عراق را نیز در بر گرفت و پس از پایان جنگ نیز سیاست تهدید تواناییهای عراق دنبال شد. در تغییر موضع سوریه در مقابل اسرائیل و به جریان افتادن مذاکرات صلح خاورمیانه نیز فشار نظام بین المللی نقش اصلی را داشت؛ سوریه که در نظام دو قطبی با دریافت کمکهای تسلیحاتی از شوروی می توانست موازنه قدرت را در مقابل اسرائیل حفظ نماید، با دگرگونیهای شوروی به این نتیجه رسید که از این نظر بی پشتوانه مانده است و دیگری می تواند با استفاده از زور اسرائیل را به خروج از لبنان و بلندیهای جولان وادار نماید. لذا موضع جدیدی اتخاذ کرد و وارد جریان مذاکره با اسرائیل شد.^{۴۶}

از سوی دیگر با تحت تاثیر قرار گرفتن منطقه خاورمیانه در اثر تحولات بین المللی بسته بندیهای سنتی میان دولتهای این منطقه به هم ریخت و خط فاصل میان کشورهای رادیکال و محافظه کار محو شد. در نتیجه این تحول مصر پس از ۱۲ سال تعلیق عضویتش از جامعه عرب توانست به جمع کشورهای عرب بپیوندد و نقش يك قدرت منطقه ای عرب را برعهده گیرد. سوریه که به عنوان يك کشور رادیکال در جهت گیریهای سیاسی در مقابل مصر و عربستان قرار داشت، پس از این تحولات در کنار مصر و عربستان در جبهه

۴۵. «اهداف برپایی جنگ خلیج فارس»، ماهنامه عربی چاپ پاریس (مارس

۱۹۹۱) به نقل از ابرار (۲۶/خرداد/۱۳۷۰) ص ۴.

46. "Mr. Peace maker?" NewsWeek, No.31, (August 5, 1991) p.13.

ضد عراق واقع شد. پس از آن دیپلماسی فعال برای هماهنگی میان این سه کشور (مصر، سوریه و عربستان) به علاوه دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس جهت ایجاد ترتیبات جدید منطقه ای شکل گرفت. ایران که در جنگ متحدین علیه عراق موضع بی طرفی اتخاذ کرده بود، پس از پایان جنگ برای آنکه بتواند نقش سنتی خود را به عنوان یک قدرت منطقه ای ایفا کند، در صدد بهبود روابط خود با کشورهای منطقه برآمد.

بنابراین دومین تأثیر تحولات بین المللی در منطقه همگون کردن جهت گیریهای سیاسی کشورهای منطقه و ایجاد یکپارچگی سیاسی در سطح منطقه است که این امر در شکل گیری روند منطقه گرایی و تقویت روند همگرایی می تواند نقش موثر داشته باشد. با ایجاد این یکپارچگی بود که مانع اصلی برسر راه وحدت دو یمن برداشته شد و باز نتیجه همین یکپارچگی بود که کشورهای رادیکال و محافظه کار منطقه از ترتیبات جدید منطقه ای که هردو گروه در آن سهیم باشند، سخن به میان آوردند و تلاش در این جهت را آغاز کردند.

با توجه به تحولات بین المللی و تبعات منطقه ای آن شاید تصور شود که وضعیت در منطقه دگرگون شده و با همسویی قدرتها و اعمال فشار آنها به عنوان یک قدرت اجبارکننده خارجی، ثبات در منطقه برقرار و تحت لوای آن همکاری جایگزین رقابتهای منطقه ای خواهد شد که در نتیجه آن امکان رشد همگرایی کشورهای منطقه فراهم می آید. آیا چنین چیزی به تحقق خواهد پیوست؟ چنانکه اشاره شد، هر منطقه از یک سو تحت تأثیر بازیگران بین المللی و قدرتهای خارج از منطقه قرار دارد و از طرف دیگر از بازیگران منطقه ای بویژه قدرتهای مؤثر در منطقه تأثیر می پذیرد. همسو عمل کردن این دو می تواند ثبات و همگرایی منطقه ای را به دنبال داشته باشد. در غیر این صورت نظام منطقه ای با بی ثباتی روبرو خواهد شد. اگر نظام منطقه ای تحت تأثیر قدرتهای متعددی از خارج از منطقه باشد و در داخل منطقه نیز قدرتهای منطقه ای متعددی با منافع متعارض نقش داشته باشند، با توجه به

تعدد منافع چه در میان قدرتهای خارج از منطقه و چه در میان قدرتهای منطقه ای و چه بین مجموعه قدرتهای خارج از منطقه از یک سو و کشورهای منطقه از طرف دیگر امکان همسویی در جهت گیریها تا حد بسیار پائینی تنزل می یابد که نتیجه آن تنش، بی ثباتی و واگرایی منطقه ای است.

در خاورمیانه هم تعدد قدرتهای با نفوذ وجود دارد و هم تعدد قدرتهای

منطقه ای.^{۴۷} با توجه به تحولات بین المللی امکان همسویی قدرتهای خارج از منطقه آسانتر از گذشته شده است. حفظ امنیت کشتیرانی، آزادی دریاها، عدم اختلال در صدور نفت، مقابله با حرکتهای رادیکال و جنبشهای اسلامی و رفع تشنجهای منطقه ای محورهای اصلی مورد توافق قدرتهای خارجی با نفوذ در خاورمیانه می باشد.^{۴۸} تلاش برای ایجاد ثبات جهت تحقق این اهداف قدرتهای با نفوذ در خاورمیانه را به همسویی می کشاند.

کشورهای منطقه نیز که از نا امنی آسیب فراوان دیده اند، برای رسیدن به اهدافی چون توسعه اقتصادی همگی خواستار برقراری ثبات و امنیت در منطقه می باشند. با توجه به نیاز این کشورها به روابط اقتصادی و تجاری با قدرتهای خارج از منطقه بویژه وابستگی آنها به صدور نفت جهت تأمین هزینه های مورد نیاز برنامه های توسعه، می توان گفت که اهداف آنها نیز در زمینه حفظ امنیت برای کشتیرانی، آزادی دریاها، عدم اختلال در صدور نفت و مقابله با تشنجهای منطقه ای با قدرتهای خارج از منطقه همسو می باشد، گرچه در مورد شیوه تحقق این اهداف اختلاف نظر دارند. تنها در مورد مقابله با حرکتهای اسلامی ایران با آن هم جهت نیست.

۴۷. در مورد عوامل مؤثر منطقه ای و بین المللی بر تحولات خاورمیانه بنگرید به:

"Revolutionary changes in the Middle East", Strategic Policy, (December, 1990) pp. 12-14.

۴۸. مؤسسه مطالعات استراتژیک واشنگتن، «استراتژی منطقه ای آمریکا پس از

بحران خلیج فارس» ترجمه م. امیری، اطلاعات (۱۲/۱۲/۱۳۶۹).

به رغم این اهداف مشترک و فشار بین المللی برای همسو کردن کشورهای منطقه موانعی را که پیش از این برشمردیم، همچنان پا برجا است. این موانع شکل گیری روند مداومی را در جهت برقراری ثبات و همگرایی با مشکل مواجه می سازد. وجود نظامهای سیاسی غیر مشابه و غیرکثرت گرا و بی ثباتی سیاسی در منطقه موانعی هستند که وجود دارند و رفع آنها در کوتاه مدت امکان پذیر نیست. توسعه اقتصادی با هدفی که کشورهای منطقه دنبال آن هستند، لازمه اش برقراری ثبات سیاسی است. از این جهت کشورهای که توسعه اقتصادی را مد نظر دارند، می توانند در هدف برقراری ثبات سیاسی نیز همسو باشند، ولی با توجه به ساختارهای سیاسی متفاوت و ناسازگار این هدف (ثبات سیاسی) در بعد خارجی انطباق جهت گیری کشورهای منطقه را با یکدیگر مختل می سازد. زیرا پذیرفتن ثبات سیاسی برای کشورهای منطقه به مفهوم پذیرفتن مشروعیت نظامهای سیاسی حاکم و همزیستی با آنها است. با وجود نظامهای سیاسی ناسازگار قبول چنین وضعی دشوار به نظر می رسد. بویژه اگر وجود اسرائیل و اختلاف کشورهای مسلمان با این کشور را در نظر بگیریم، باید گفت همسویی در این زمینه نه تنها دشوار بلکه غیر ممکن است. همسویی میان کشورهایی که همزیستی با اسرائیل را پذیرفته اند، با کشورهایایی که چنین ایده ای ندارند، نیز در تداوم نخواهد بود. از سوی دیگر تازمانی که مشارکت سیاسی گسترش نیابد و مکانیسمی برای مشارکت گروههای مختلف در تصمیم گیری سیاسی فراهم نشود، بی ثباتی موجب آسیب پذیری نظامهای سیاسی منطقه خواهد بود که این امر در بی ثبات کردن نظام منطقه ای نقش مؤثری دارد.

به علاوه چنان که مطرح شد، ماهیت روابط کشورهای منطقه به جای آنکه همکاری جویانه باشد، رقابت آمیز است. فشار قدرتهای بزرگ تا حدودی می تواند از بروز این رقابتهای جلوگیری کند، ولی نمی تواند آنها را از بین ببرد. چرا که اختلافات کشورهای منطقه اختلافاتی واقعی و اساسی است.

این اختلافات از تصاویر ذهنی متفاوت سیاستمداران کشورهای منطقه

ناشی نشده که با رفع سوء تفاهمات بر طرف شود، بلکه اختلافی واقعی است و لذا به سادگی نمی توان در مورد آنها به توافق رسید. بویژه آنکه اغلب این اختلافات به منافع حیاتی کشورها مربوط می شود.

اگر موانع اجتماعی را نیز در نظر داشته باشیم، شاید برای طرحها و تلاشهایی که در جهت همگرایی در خاورمیانه صورت می گیرد، شانسی موفقیتی متصور نباشد. حتی اگر دولتها در جهت رفع اختلافات خود کام بردارند، ریشه های اجتماعی اختلافات باقی خواهد ماند.

بنابراین باید گفت اگر چه با برطرف شدن رقابت ابرقدرتها در چارچوب نظام دو قطبی عامل قدرتهای خارجی به عنوان يك مانع، به عاملی برای تقویت ثبات و فراهم کردن زمینه همگرایی در منطقه تغییر نقش داده است و این مسئله می تواند به عنوان يك عامل اجبارکننده خارجی تأثیر منفی موانع داخلی را به تعویق اندازد، ولی نمی تواند آنها را از بین ببرد. با این وصف اگر تلاشهای جاری تحت حمایت امریکا منجر به برقراری ثبات و کاهش تشنج در خاورمیانه شود، با توجه به عوامل بی ثباتی درون منطقه ای، خاورمیانه از درون نظامی بی ثبات خواهد بود که تنها با فشاری از بیرون ثباتش تداوم خواهد داشت،^{۴۹} هرگاه این فشار خارجی گاسته شود و یا محوگردد، بی ثباتی مجدداً نظام منطقه ای خاورمیانه را فرا خواهد گرفت. نمونه چنین وضعیتی را می توان در نظام منطقه ای اروپای شرقی سراغ گرفت. تا زمانی که شوروی به عنوان يك قدرت با نفوذ در این منطقه نقش عامل اجبارکننده خارجی را ایفاء می کرد، اروپای شرقی با ثبات و همگرا به نظر می رسید، ولی همین که

۴۹ ریچارد رزکرانس در تبیین نظامهای سیاسی آنها را به نظامهای باثبات و بی ثبات تقسیم می کند. نظامهای باثبات دارای چنان مکانیسمی هستند که می توانند با تنظیم کنش و واکنش متقابل متغیرهای نظام از به هم خوردن تعادل آن جلوگیری به عمل آورند. در حالی که نظامهای بی ثبات فاقد چنین مکانیسمی هستند و به شدت تحت تأثیر محیط و ورودیها Inputs قرار دارند. بنگرید به:

Richard Rosecrance, Action and reaction in world politics
(connecticut: Greenwood press, 1963) pp.220-225.

قدرت اجبارکننده شوروی بر طرف شد، نظام منطقه ای اروپای شرقی در مسیر فروپاشی و بی ثباتی قرار گرفت.⁵⁰ به علاوه احتمال برقراری ثبات در خاورمیانه در نتیجه فشار محیط بین المللی و اجبار قدرتهای خارجی با فرض تقریباً ایده آل همسویی قدرتهای بزرگ صاحب نفوذ در منطقه همراه است. اما باید در نظر داشته باشیم که اگر چه رقابتهای موجود در نظام دو قطبی از میان رفته، ولی با ظهور قدرتهای جدید رقابتهای به شکلی تازه و عمدتاً بر سر مسائل اقتصادی ادامه خواهد یافت. خاورمیانه به عنوان منطقه ای که تأمین کننده بخش عمده نیازهای نفتی جهان صنعتی است، در این رقابتهای جایگاه خاصی دارد.

این رقابتهای و مناقشات ناشی از آنها در نظام بین المللی در حال ظهور که می تواند مانع همسویی قدرتهای بزرگ در مناطق مختلف شود، تأثیر منفی خود را بر روند های منطقه ای در خاورمیانه به جای خواهد گذاشت.

نتیجه گیری

بنابر آنچه گذشت، کشورهای خاورمیانه در تلاشهای خود برای استقرار نظامی باثبات در منطقه، اگرچه عوامل و زمینه های منطقه ای توجه داشته باشند، نتایج بهتری به دست خواهند آورد. ثبات منطقه ای اگر بر بنیانهای منطقه ای استوار باشد، مداوم تر و در مقابل رقابت قدرتهای بزرگ آسیب ناپذیر تر است. مناسب ترین راه همکاریهای اقتصادی و فنی است. اگرچه با توجه به عدم وابستگی متقابل اقتصادی کشورهای خاورمیانه و مکمل نبودن اقتصاد منطقه همکاریهای اقتصادی از امکان کمی برای گسترش برخوردارند، ولی اگر کشورها به جای تلاش برای گسترش روابط اقتصادی از طریق حذف موانع تجاری به همکاری در جهت ایجاد زیر بناهای

50. see: Andrzej korbonski, "Theory and practice of Regional integration: the case of Comecon" in Regional politics and world order, op.cit, pp. 338-374.

اقتصادی پردازند، می توانند همکاریهای گسترده ای را پایه ریزی کنند. اجرای طرحهای زیر بنایی مشترک در زمینه های صنعت، کشاورزی، حمل و نقل و تجارت با استفاده از امکانات ترکیبی کشورهای منطقه شرایطی را فراهم می آورد که به وابستگی متقابل اقتصادی و مکمل شدن اقتصاد منطقه می انجامد. زیرا بدین وسیله صنایعی که در منطقه وجود نداشته اند، فرصت بوجود آمدن را می یابند و امکان تولید کالاهایی که در منطقه نبوده و کشورهای منطقه مجبور به تهیه آن از خارج از منطقه بوده اند، فراهم می شود.^{۵۱} دین ترتیب کشورهای منطقه ضمن آنکه توان پاسخگویی به نیازهای خود را در چارچوب منطقه ای می یابند، با توجه به پیوندی که میان منافعی آنها ایجاد می گردد، ناگزیر به همکاری با یکدیگر می شوند.

علاوه بر این مسائل فنی و تخصصی فراوانی وجود دارد که می تواند مبنای همکاری کشورهای این منطقه شود. تلاش برای یافتن جایگزینی برای نفت و مقابله با آلودگی محیط زیست از جمله این مسائل است. کشورهای خاورمیانه که به صدور نفت متکی می باشند، به خوبی آگاهند که نخایر نفتی آنها دیر یا زود به پایان می رسد. در کویت، عربستان، ایران و عراق که بیشترین نخایر نفتی را دارند، تا پایان عمرنوه های نسل حاضر، عمر نخایر نفتی نیز به پایان خواهد رسید.^{۵۲} یک برآورد در سال ۱۹۸۶ نشان داد که عمر مفید نخایر نفتی کویت با تولید سالانه ۵۰۰ میلیون بشکه تا سال ۲۱۷۵ خواهد بود. براساس این گزارش عمر نخایر عربستان با تولید سالانه ۱/۷۸ میلیارد بشکه تا سال ۲۰۹۵، ایران با تولید سالانه ۶۶ میلیون بشکه تا سال ۲۱۰۰ و عراق با ۶۵ میلیون بشکه تولید سالانه تا سال ۲۱۱۰ تخمین زده شده است.^{۵۳}

۵۱. بنگرید به: مایکل تودارو، پیشین، ص ۶۱۵.

۵۲. اتیف کویوسی، نفت، صنعت و توسعه در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، ترجمه نشر قومس (تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹) ص ۶۲.

53. Geopolitic of Energy (August, 1987).

این واقعیت که منابع نفتی روزی به پایان می رسد، برای کشورهای تولیدکننده نفت بویژه آنهایی که صددرد به این ماده وابسته اند، آینده تیره ای را ترسیم می کند که جز با اجرای برنامه های منسجم و هماهنگ روشن نخواهد شد. چنین تصویر ذهنی مشترکی از آینده و تهدیدی که از آن ناشی می شود، می تواند کشورهای خاورمیانه را به سوی همکاری و اجرای طرحهای مشترک سوق دهد. یکی از طرحهایی که کشورهای منطقه می توانند به اجرا بگذارند، سرمایه گذاری در جهت بهره گیری از انرژی خورشیدی است. قسمتهای مختلف خاورمیانه برای سرمایه گذاری در این زمینه مناسب است. زیرا به علت موقعیت جغرافیایی، میزان تابش نور خورشید و حرارت ناشی از آن بسیار زیاد است. با توجه به هزینه های گزاف پروژه هایی از این نوع طرحهای انفرادی کشورها نمی تواند پاسخگویی نیاز آنها باشد. در حالی که کشورها با همکاری و یا اجرای طرحهای مشترک می توانند از فشارهزینه های سنگین آن بکاهند و در مدت زمانی کوتاهتر به نتایج مطلوب دست یابند.

حفاظت از محیط زیست مسئله فنی و تخصصی دیگری است که می تواند مبنای همکاری کشورهای خاورمیانه بویژه کشورهای حاشیه خلیج فارس قرار گیرد. خلیج فارس به علت عمق کم، ضلوع جریان آب، تردد کشتیهای نفت کش و فعالیت صنایع نفت در سواحل آن به طور جدی در معرض آلودگی قرار دارد. اگر حوادث غیر مترقبه نظیر آسیب دیدن کشتیها، آتش سوزی وانفجار چاههای نفت را به آن اضافه کنیم، آلودگی منطقه خلیج فارس می تواند شکل فاجعه آمیزی به خود بگیرد.

آشکار است که اگر به مسئله آلودگی محیط زیست توجه کافی نشود، همه کشورهای منطقه در معرض خطرات ناشی از آن قرار گرفته و آسیب خواهند دید. مقابله با این تهدید به تنهایی و با اجرای برنامه های انفرادی امکان پذیر نیست. زیرا هم منابع آلوده کننده متعدد است و عدم همکاری تنها یک کشور کافی است تا برنامه های مقابله با آلودگی محیط زیست را مختل و عقیم سازد و هم اینکه امکانات تک تک کشورها برای مهار آلودگیهای وسیع منطقه

محدود است. با این وصف هماهنگی برنامه ها و به کارگیری تواناییهای کشورها به صورت ترکیبی ضروری است. نیاز دولتها برای همکاری در جهت مقابله با خطرات ناشی از آلودگی محیط زیست حتی هنگامی که آنها بر سر مسائل دیگر در حالت رقابت به سر می برند، می تواند مبنایی برای گسترش همکاریها باشد. کارکردهای فنی و تخصصی از این نوع که دولتهای منطقه با هرنوع جهت گیری سیاسی می توانند در آن مشارکت داشته باشند و همکاری در جهت ایجاد زیر بناهای اقتصادی که می تواند بنیانهایی برای همکاری کشورهای منطقه فراهم سازد، هر دو می توانند در شکل گیری يك نظام منطقه ای با ثبات، کم تنشج و همگرا به طور موثر ایفای نقش کنند.

